Scientific quarterly (scientific-research article) of Islamic world political research
Vol. 14, No. 3, Spring 2023, 79-108
DOI: 10.21859/priw-140304

The evolution of US defense and security policy in West Asia during the neoconservative era

Seyed mohammad Mosavi[1]

Date of Received: 2024/02/18 **Date of Acceptance**:2024/06/25

Abstract

US foreign policy is as volatile as pendulum movements. This change is not fundamental but a change in strategies while maintaining principles. Thus, a change of government is a change in process that must vary according to time and place, which does not change the fundamental orientations of American foreign policy. The main issue of the present study is to explain the evolution of US defense and security policy in West Asia in the neoconservative era. Accordingly, the question is what changes in US defense and security policy in the neoconservative era. In answer to this question, the author assumes that the evolution of US defense and security policy in the neoconservative era is not a fundamental change but a change in strategies while maintaining principles. According to this worldview, the orientation of foreign policy and its security view on global issues is moving towards hegemonic stability. This thinking was instrumental in taking an aggressive approach to West Asia in the aftermath of

1. Associate Professor, Department of Political Science, Payam Noor University, Tehran, Iran , S46mosavi@pnu.ac.ir

Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/ or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA...

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

September 11, 2001. The article is based on the theory of bold realism based on the analysis of "John Mir Scheimer" and using a descriptive-analytical research method.

Keywords: Defense Policy, Security Policy, West Asia, Neoconservatives, Aggressive Realism

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعات جهان اسلام
فصلنامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی) پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۳، صص ۱۰۸ - ۷۹

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۴۰۳۰۴

تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در غرب آسیا در دوره نومحافظه کاران

سیدمحمد موسوی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۵

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

سیاست خارجی آمریکا مانند حرکات پاندول متغیر است. این تغییر یک تغییر اساسی نیست، بلکه تغییر در استراتژی ها با حفظ اصول است. بنابراین، تغییر در دولت، تغییر در راهبردهایی است که باید با توجه به شرایط زمانی و مکانی متفاوت باشد که تأثیری در تغییر جهت‌گیری‌های اساسی سیاست خارجی آمریکا ندارد. مسئله اساسی پژوهش حاضر تبیین تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در غرب آسیا در دوره نومحافظه کاران است. براین اساس، سئوال از چیستی تحولات سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران است. در پاسخ به این سئوال، نگارنده براین فرض است که تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران، یک تغییر اساسی نیست، بلکه تغییر در استراتژی ها با حفظ اصول است. یافته های پژوهش حاکی از آن است که، جهت گیری سیاست خارجی و نگاه امنیتی آن به مسائل جهانی به سمت ثبات هژمونیک پیش می رود. این تفکر تأثیر بسزایی در اتخاذ رویکردهای تهاجمی در غرب آسیا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشت. مقاله براساس نظریه رئالیسم تهاجمی بر اساس تحلیل «جان میر شایمر» و با استفاده از روش تحقیق توصیفی- تحلیلی سرانجام یافته است.

واژه‌های کلیدی: سیاست دفاعی، سیاست امنیتی، غرب آسیا، نومحافظه کاران، رئالیسم تهاجمی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران ، S46mosavi@pnu.ac.ir

Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

مقدمه

سیاست خارجی آمریکا مانند حرکات پاندول متغیر است. این تغییر یک تغییر اساسی نیست، بلکه تغییر در استراتژی ها با حفظ اصول است. نگرش ایالات متحده آمریکا ماهیتی دارد که آمریکا را از هر نظر بهترین کشور جهان می داند و بر اساس این جهان بینی، جهت گیری سیاست خارجی و نگاه امنیتی آن به مسائل جهانی به سمت ثبات هژمونیک پیش می رود. بنابراین، تغییر در دولت، تغییر در راهبردهایی است که باید با توجه به شرایط زمانی و مکانی متفاوت باشد که تأثیری در تغییر جهت‌گیری‌های اساسی سیاست خارجی آمریکا ندارد. این روند با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی قدرت بیشتری پیدا کرد. زیرا ایالات متحده دیگر مجبور نبود خود را در برابر ابرقدرت دیگری ببیند. پس از جنگ سرد، ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت ایدئولوژیک، مفهوم امنیت را از امنیت ملی و نظامی به امنیت جهانی در سیاست های خود تغییر داد. در این دوره، ایالات متحده امنیت خود را به صورت افقی با عوامل تأثیرگذار جدید مانند اقتصاد، محیط زیست، مهاجرت، تروریسم و فرهنگ علاوه بر نظامی گری توصیف و تحلیل می کند. بر این اساس، آمریکا امنیت را تنها در جهت حل مشکل ناامنی نظامی و قدرت سخت نمی‌دانست؛ بلکه این کشور پس از جنگ سرد خود را در معرض تهدیدات گوناگون تصور می کرد و بر همین مبنا به بازسازی مفهوم امنیت و ناامنی در ابعاد متفاوت سخت و نرم و همچنین در ابعاد فروملی، ملی و فراملی، اقدام نمود.

جورج بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا پایان حیات نظام شوروی و مرگ کمونیسم را نشانگر آغاز یک «نظم نوین جهانی» دانست(حسینی متین، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۳). ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد و صاحب نظریه «برخورد تمدن ها» نیز از دیدگاه مبنی بر برتری آمریکا و شکل گیری نظامی با محوریت آمریکا دفاع کرد(حسینی متین، ۱۳۹۱: ۳۵-۳۴)

بعد از جنگ سرد آمریکا تمام توجه خود را معطوف به تئوری ها و استراتژی هایی می کرد که ایالات متحده را به عنوان بازیگری که بیشترین قدرت را در سیستم بین المللی در اختیار دارد، معرفی کند. کشوری که دارای منابع فراوان قدرت مادی است، توانایی ایجاد امنیت در محیط آنارشی (بر طبق دیدگاه واقعگرایی) و تعقیب منافع ملی به صورت یکجانبه را دارد. هژمون می بایستی سیاست هایش را به گونه ای موثر نسبت به دیگر دولت ها تغییر دهد تا بتواند به نحو مطلوبی به اهدافش دست یابد (- 8 2008:7,Destradi).

استراتژیست های ایالات متحده آمریکا معتقد بودند که افزایش سطح و کیفیت قدرت نظامی به

فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

خصوص در حوزه فن آوری و تسلیحات هسته ای، می تواند عاملی باشد برای بازداشتن تهدیدات مختلف علیه آمریکا و همچنین نقطه قوت ایالات متحده برای دیکته سیاست های جهانی خود به نقاط چالش انگیز در برابر سیاست های این کشور. بنابراین در دوران پس از جنگ سرد، نه تنها از اهمیت توانایی نظامی کاسته نشد، بلکه سیاست توانمندسازی هسته ای نیز به صورت جدی تر در دستور کار مقامات امنیتی آمریکا قرار گرفت(افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۱۴).

بوش (پدر) در مارس ۱۹۹۰ گفته بود: «ما به عنوان قوی ترین دموکراسی دنیا رهبر اجتناب ناپذیر دنیا می باشیم و اتحاد دموکراسی های دنیا را به هم مرتبط ساخته و مسئول تضمین ثبات و تعادل در دنیا هستیم »(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۰۳). بوش درباره غایت نظم نوین می گوید: تاکنون در حدود یکصد نسل برای تامین صلح مبارزه کرده اند و امروزه جهان نو برای پیدایش خود مبارزه می کند؛ جهان به کلی متفاوت با آنچه ما شناخته ایم. جهانی که در آن قانون حقیقی (قانون آمریکایی) و نه قانون جنگل، بر روابط ملتها حکمفرمایی کند(مظفر پور، ۱۳۸۳: ۱۴۰). ۱۴۰).

نظم نوین جهانی بیانگر آن نظام جهانی بود که بر محور سیطره سیاسی و ایدئولوژیک آمریکا به وجود خواهد آمد و منظور بوش از جمله «دنیایی جدید، در حال پدید آمدن است»، همین مطلب بود. قرار گرفتن ایالات متحده در رأس هرم چینش بازیگران بین المللی، بروز رفتاری خاص را از سوی این کشور اجتناب ناپذیر ساخت(سن شناس، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

در راستای دکترین ثبات هژمونیک و تلاش ایالات متحده آمریکا برای تحقق این دکترین در جهان پس از جنگ سرد، گروه های نو محافظه کار نقشی اساسی را ایفا کردند. استراتژی هایی که توسط این افراد برای سیاست خارجی آمریکا تدوین می شد؛ مداخله گرایی را در نقاط استراتژیک و حساسی مانند خاورمیانه الزامی می ساخت. این امر توانست در جهت گیری های سیاست خارجی آمریکا در قبال کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران مؤثر واقع گردد. از این رو، مسئله اساسی پژوهش حاضر تبیین تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران است. براین اساس، سئوال از چیستی تحولات سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران است. در پاسخ به این سئوال، نگارنده براین فرض است که تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران، یک تغییر اساسی نیست، بلکه تغییر در استراتژی ها با حفظ اصول است. بر اساس این جهان بینی، جهت گیری سیاست خارجی و نگاه امنیتی آن به مسائل جهانی به سمت ثبات هژمونیک پیش می رود. مقاله براساس نظریة رئالیسم تهاجمی بر اساس تحلیل "جان میر شایمر" و با استفاده از روش تحقیق توصیفی- تحلیلی

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

سرانجام یافته است. براین اساس با مرور پیشینه تحقیق و شرح مبانی نظری، ابتدا به بیان اصول و ویژگی های جریان نومحافظه کاری می پردازیم. سپس تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران تشریح می شود.

۱. پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع مقاله به جز چند کتاب و مقاله که آن هم به صورت جزئی و مختصر به این موضوع اشاره کرده اند، هیچ کتاب و یا مقاله ای که به طور کلی و موشکافانه به این مسئله پرداخته باشد نگاشته نشده است. بسیاری از آثاری که در این زمینه وجود دارد سیاست خارجی آمریکا را در گذشته مورد بحث و بررسی قرار داده اند. در ادامه به برخی از آثار مهم در این خصوص اشاره می کنیم.

الف) کتاب ها:

سید مهدی حسینی(۱۳۹۱) متین در اثری تحت عنوان «رویارویی آمریکا با ایران پس از جنگ سرد» به بررسی رویکرد آمریکا د ربرابر جمهوری اسلامی ایران پرداخته وبر این نظر است که ایالات متحده از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی به تقابل با نظام ایران پرداخته است. اما این تقابل گرایی در دوران پس از جنگ سرد و به دلیل تحولات گوناگون که در سیاست خارجی و استراتژی های امنیتی ایالات متحده پدید آمده بود، شدت بیشتری پیدا کرد. نویسنده بر این نظر است که وقوع انقلاب اسلامی ایران در یکی از حساس ترین مناطق جهان و به خطر افتادن منافع ایالات متحده و همچنین فروپاشی توازن قوا در این منطقه باعث شده است که آمریکا رویکرد سازنده و منعطفی با ایران نداشته باشد. از طرف دیگر با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، اسرائیل اقتدار و امنیت خود را در خطر دیده و با توجه به نفوذ این رژیم بر تصمیم گیری های آمریکا، شاهد تقابل شدید آمریکا، اسرائیل و متحدان منطقه ای و فرامنطقه ای آنان علیه ایران می باشیم. نگارنده بر این باور است که نظام باورها و ارزشی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و نیز منافع ژئوپلیتیک متعارض ایران و آمریکا در مناطق و حوزه های مختلف در کنار نقش لابی صهیونیستی هوادار اسرائیل در آمریکا، در جای خود در شرایط و وضعیت مناسبات ایران و آمریکا نقش داشته و دارند(حسینی متین، ۱۳۹۱).

در کتاب« ایران و آمریکا، گذشته ی شکست خورده و مسیر آشتی» نوشته ی سید حسین موسویان (۱۳۹۲) سفیر سابق ایران در آلمان و سخنگوی مذاکره های هسته ای ایران در دولت اصلاحات، کوشش

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

های زیادی در ارتباط با جمع آوری اطلاعات در زمینه ی سیاست خارجی ایران و غرب به ویژه آمریکا صورت گرفته است که قطعا این اثر می تواند به عنوان یکی از منابع اصلی پژوهش های آینده در این حوزه باشد. این کتاب نگاهی از درون به گذشته ای ناکام و در مسیر به سوی صلح ساختاری واقع گرایانه دارد. این کتاب به تجزیه و تحلیل وقایع کلیدی و شخصیت هایی می پردازد که رابطه خصومت آمیز بین ایران و آمریکا را شکل داده اند. این کتاب به طور کلی ارائه کننده ی نقشه ی راهی به سوی صلح است و تا حدودی مزایای برقراری این رابطه را برای هر دو کشور ایران و آمریکا مشخص کرده است.

کتاب ارتباط ایران و آمریکا نوشته ی رجبعلی اختر شهر (۱۳۸۵) نیز پس از بررسی تاریخچه ی روابط دو کشور ایران و آمریکا در ادوار مختلف تاریخی قبل و بعد از انقلاب اسلامی، در پایان دلایل دو طرف ایرانی و آمریکایی (طرفداران ارتباط و طرفداران عدم ارتباط در دو کشور) را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

کتاب« چالش های ایران و آمریکا»، نوشته ی جواد منصوری (۱۳۹۱)به مهمترین چالش های ساختاری دو نظام متفاوت و متضاد اسلام و سرمایه داری لیبرال در قالب دو دولت ایران و آمریکا و با نگاهی واقع بینانه و به دور از تحلیل های افراطی یا ساده انگارانه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است..

در کتاب« ارزیابی رابطه ایران و امریکا، از منظر اقتصادی»، نوشته ی حسن دادگر (۱۳۸۸) ضمن بررسی انگیزه ها و اهداف آمریکا از داشتن رابطه با کشورهای در حال توسعه و همچنین مروری بر تاریخ رابطه با کشورهای جهان اسلام به رابطه ی تاریخی ایران و آمریکا قبل و بعد از انقلاب پرداخته است و در نهایت در فصل آخر این کتاب به دنبال آن است که به ارزیابی رابطه ی ایران و آمریکا از منظر اقتصادی بپردازد و بتواند رافع شبهات و پاسخگوی سوالات قشر جوان کشور به عنوان یک ضرورت باشد. در واقع در این کتاب تلاش شده است که داشتن یا نداشتن رابطه ی سیاسی ایران و آمریکا مورد بررسی قرار گیرد و ارزیابی شود که از منظر اقتصادی آیا این رابطه به نفع است یا به ضرر؟ بنابراین به طور کلی هدف اصلی این کتاب ارزیابی اقتصادی داشتن یک رابطه ی سیاسی بین ایران و آمریکاست. در پایان کتاب به ارائه ی پیشنهادات لازم در این زمینه پرداخته شده است.

در کتاب«الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران» بهرام نوازنی(۱۳۸۳) پس از بررسی تفاوت‌های دو کشور، سعی شده است تا الگوهای رفتاری دولت آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران را که در مناسبت‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است، شناسایی کرده و ثبات و تغییرات آن را ارزیابی کند.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ب) مقالات:

مقاله ی «حوزه های تقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در غرب آسیا و تاثیر آن بر نظم نوین بین المللی» از سهراب صلاحی، به منظور بررسی رویارویی و تنش بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا، و در پاسخ به این سوال است که این رویارویی در چه زمینه‌هایی قرار دارد و چه تأثیری دارد؟ نویسنده به این نتیجه رسیده ایت که این رویارویی در سه حوزه راهبردی، اقتصادی و فرهنگی جریان داشته است. پیروزی نهایی در آن برای آمریکا هژمون شدن و تثبیت آن در منطقه و جهان و شکست در آن شکل گیری قطب جدیدی از قدرت و تثبیت جهان چند قطبی امروز را به دنبال خواهد داشت.

مقاله ی «تاثیر اهداف راهبردي امریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوري اسلامي ایران از دکتر حسین پور احمدی»، می باشد. اهداف راهبردي و دراز مدت امریکا که به وسیله حضور سخت افزاري و هم از طریق اصلاحات اقتصادي، سیاسي و امنیتي طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره مندي از منابع نفت و گاز خاورمیانه دنبال مي شود. این اهداف و طرح مذکور به دلیل راهبردي بودن، حتي در دوران شعار تغییرات سیاست خارجي آمریکا در دوران باراک اوباما، به نظر نمي رسد با تحول جدي روبه رو شوند، اما منافع ملي و منطقه اي جمهوري اسلامي ایران را تحت تاثیر قرار خواهند داد. این اهداف عبارتند از: ۱. تضمین جریان انرژي منطقه به سوي غرب؛ ۲. پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛ ۳. تامین و تضمین منافع اسرائیل؛ ۴. ستیز با اسلام سیاسي با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایي؛ و ۵. رویارویي با کشورهاي مخالف منافع امریکا؛ ۶. گسترش فرهنگ.

مقاله پیش رو از این حیث که به بررسی همه جانبه تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران مي پردازد، تحقیقی نو محسوب مي شود. در مقایسه با آثار فوق الذکر از نوآوری لازم برخوردار است.

۲.مبانی نظری و چارچوب نظری

چارچوب مفهومی این پژوهش، نظریة رئالیسم تهاجمی بر اساس تحلیل "جان میر شایمر" می باشد. رئالیست‌های تهاجمی به اصول و مفروضه‌هایی در سیاست بین‌الملل معتقد هستند. مهم‌ترین اصول نظریات آنها عبارت‌اند از:

۱.آنارشی ویژگی بارز سیستم بین المللی است. جان میرشایمر معتقد است که ساختار آنارشی و

فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

فقدان قدرت مرکزی مهمترین ویژگیهای نظام بین الملل است. او معتقد است که این وضعیت قدرت ها را از جنگ و توسعه طلبی باز نمی دارد؛ بلکه شرایطی را ایجاد می کند که در آن هر زمان که بتوانند برای افزایش نفوذ ، قدرت و در نتیجه هژمونی خود اقدام کنند.

۲. تمرکز این نظریه بر قدرتهای بزرگ است. به عبارت دیگر ، این دولتها هستند که بیشترین تأثیر را در زمینه سیاست بین الملل دارند. قدرتهای بزرگ بازیگران منطقی هستند که از محیط بیرونی خود آگاه هستند و برای بقا در این محیط رفتار استراتژیک مناسب را انتخاب می کنند(Mearsheimer ,2001:21).

۳.دستیابی به همکاری و شروع آن گاهی دشوار است و ادامه آن همیشه دشوار است. دو عامل مانع همکاری می شوند: توجه به مزایا و دستاوردهای نسبی آن و نگرانی در مورد کلاهبرداری و فریب. میرشایمر معتقد است وقتی قدرتهای بزرگ به فکر همکاری با یکدیگر می افتند ، بیشتر بر منافع نسبی تأکید می کنند. همواره امکان فریب قدرت های بزرگ در توافقنامه ها ، به ویژه در زمینه نظامی ، به دلیل خطر ویژه نقض پیمان وجود دارد. به طوری که می تواند باعث ایجاد توازن قوا شود و وضعیت همکاری را مشکل سازد. هدف همه دولتهای تجدید نظر طلب این است که در سیستم بین المللی جایگاه خود را پیدا کنند. بنابراین ، این دولت ها بیشتر به دنبال به دست آوردن قدرت هستند و در صورت مناسب بودن شرایط ، می‌خواهند توزیع قدرت را به نفع خود تغییر دهند (Glaser, 2005: 56-60).

دستیابی آمریکا به تسلط جهانی به مقابله با مناطق مسئله دار، موانع بالقوه و بالفعل علیه هژمونی آمریکا نیاز دارد. در حال حاضر کشورهایی مانند ایران از طریق ایجاد محدودیت در حفظ قدرت نظامی، برپا نگه داشتن مسئولیتهای داخلی و عمل کردن در محدوده قوانین بین المللی برای آمریکا سردرگمی‌هایی ایجاد کرده‌اند (Pollack,2014). به طور اجمالی، سیاست خارجی آمریکا همواره براساس رئالیسم تهاجمی و دستیابی به هژمونی جهانی قابل تحلیل است. در واقع آمریکا از تمام جنبه های قدرت نظامی، اقتصادی، دیپلماتیکی و... خود در جهت حفظ امپراطوری آمریکا استفاده می کند. ساختار تک قطبی آمریکا موجب شده این کشور قادر باشد با استفاده از قدرت خود به حل بحرانهای سایر کشورها، به خصوص بحران های امنیتی منطقه ای صرفا در خدمت پیشبرد منافع آمریکا در سطح جهانی بپردازد.

با توجه به اینکه منطقه خاورمیانه جایگاه ویژه و همیشگی در راهبرد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا داشته که همواره در قالب منابع حیاتی مورد توجه سیاستگذاران آمریکا قرار گرفته است. آمریکا منابع پایدار و متعددی در منطقه دارد و براین اساس در قبال بحرانهای منطقه ای رفتار می کند. از جمله

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

می توان به تضمین امنیت انرژی (نفت و گاز) و تأمین و تضمین امنیت رژیم صهیونستی، ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا و گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و سکولاریزم در منطقه اشاره کرد. امریکايي در پوشش ایجاد دموکراسي، اقتصاد بازار آزاد و سکولاریزم در منطقه.

بنابراین برای تبیین این موضوع از مبانی نظری نئورئالیست ها، به ویژه، رئالیسم تهاجمی استفاده می کنیم تا از این طریق بتوانیم به درک بهتری از رفتارهای ایالات متحده ی آمریکا در دوران نومحافظه کاران در منطقه خاورمیانه نائل شویم.

۳. نومحافظه کاران

جنبش نومحافظه کاری را گروهی از روشنفکران، دانشگاهیان و روزنامه نگاران که نگران شکل گیری جریانی ضد اسرائیلی بودند شکل دادند و بیش از آنکه نگاهشان به سیاست های داخلی ایالات متحده معطوف باشد به سیاست خارجی معطوف بود. جنبش محافظه کاران در واقع حرکتی ناسیونالیستی بود و توجه خود را تنها به مسائل داخلی آمریکا معطوف می ساخت. مشارکت در دولت و قرار گرفتن در مسئولیت های اجرایی، چرخش جدی و انکار ناپذیری را در دیدگاه های محافظه کاران ایجاد کرد. این وضعیت موجب شد که این گروه منشأ تغییر و تحول در سیاست های آمریکا تلقی گردند و پس از آن به عنوان نومحافظه کاران شناخته شوند. آنها اعلام کردند که محافظه کاران فاقد نگاه استراتژیک به نقش جهانی آمریکا هستند، زیرا راهنمای اصولی و کاربردی برای اهداف سیاست خارجی ندارند؛ و قصد این گروه آن است که رویه مذکور را تغییر دهند (اخباری، ۱۳۹۰: ۸۹ – ۸۸). آنها در بسیاری زمینه ها دیدگاه های محافظه کاران سنتی را نمی پذیرند و با روحیه انزواگرایی آنان کاملا مخالف اند. نومحافظه کاران برای ایالات متحده آمریکا رسالتی جهانی قائل بوده و برای پیشبرد اهداف جهانی آمریکا هیچ ابایی از نظامی گری و جنگ افروزی ندارند(سید امامی، ۱۳۸۴: ۲۱۷).

۳-۱. اصول و ویژگی های جریان نومحافظه کاری

درباره مهم ترین اصول و ویژگی های جریان نومحافظه کاری می توان به پیوند عمیق گرایش های مذهبی با قدرت سیاسی، درهم تنیدگی افکار و اهداف با صهیونیست های جهان گرایی و تلاش برای نهادینه کردن ارزش های آمریکایی، اعتقاد راسخ به هژمونی آمریکا و اینکه قدرت، لازمه تحمیل دموکراسی است، عملگرایی و تعقیب اهداف نظامی و احساس ماموریت مذهبی داشتن برای دولت و

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ملت آمریکا اشاره کرد. فرضیه های اصلی نومحافظه کاران به این شرح بیان شده است:

۱. آمریکا باید جایگاه خود را به عنوان یکی سلطه گر بازیابد و از ظهور هر رقیبی جلو گیری کند. طرح قرن جدید آمریکا همان طرحی است که آمریکا را به این هدف می رساند. این طرح قرار است قرن جدیدی را شکل دهد که متمایل به منافع و اصول آمریکایی باشد تا هیچ ابرقدرتی برای رقابت با آمریکا ظهور نکند.

۲. آمریکا باید لیبرال دموکراسی غربی و سرمایه گذاری بازار آزاد را به کشورهای غیر دموکراتیک صادر کند. آمریکا حق و وظیفه دارد که حقوق بشر، آزادی و دموکراسی را در سراسر جهان بگستراند و در عمل تمرکز فقط روی خاور میانه است.

۳.آمریکا باید از قدرت خود برای جستجوی راه حل های یکجانبه استفاده کند و از توافقنامه و همکاری های بین المللی دوری کند؛ چند جانبه گرایی سلاح ضعفا است.

۴.آمریکا باید ضرورت به کار گیری راه حل های نظامی را برای مشکلات بین المللی به رسمیت بشناسد؛ کانون توجه به این اصل خاورمیانه است(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۴۶).

از لحاظ نگرش و عمل گرایی، در بطن جریان نو محافظه کاری آمریکا می توان به دو گروه «ایدئولوگ‌ها» شامل افرادی همچون: پل ولفوویتس، ریچارد پرل، جیمز ولسی و »عملگرایان« نظیر دیک چن و رامسفلد اشاره کرد که در سال های اخیر شکل یابی این دو گروه محسوس تر شده است. در زمان ریگان و بوش پدر گروه ایدئولوگ ها فعال بودند، اما اوج فعالیت هر دو گروه در زمان بوش پسر مشاهده می شود(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

در فهم نومحافظه کاران، نقش جهانی آمریکا بسیار پر رنگ است. نومحافظه کاران در سیاست خارجی بسیار بیشتر از سیاست داخلی فعال هستند. آنان معتقدند که با استفاده از قدرت ملی دولت می توان جهان را بسیار بهتر از آنچه که اکنون هست، معماری کرد. بر خلاف واقع گرایان و محافظه کاران سنتی، نومحافظه کاران میان استفاده از قدرت و پیشرفت بشر ارتباط برقرار می نمایند. برای نومحافظه کاران این شاخصه برتر وجود دارد که با استفاده از قدرت آمریکا می توان به جهان بهتری دست یافت. قدرت، فرصت است. سهم قابل توجه نومحافظه کاران به نظریه روابط بین المللی است. بر خلاف پارادایم رئالیسم: که کسب قدرت هدف نهایی می داند، و لیبرالیسم، که امیدوارانه مدعی است به سوی پیشرفت تمایل داریم. پیشرفت را می توان تنها با استفاده از قدرت به دست آورد(Balls,189 :2008)

گفتمان نومحافظه کاری در اساس اهمیت عنصر نظامی با واقع گرایی شراکت ذاتی دارد اما نقطه

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

افتراق آن به چگونگی، زمان، شکل و اراده به کار گیری نیروی نظامی برای تحقق اهداف نهایی تأمین امنیت آمریکا باز می گردد. در واقع نومحافظه کاران به رئالیست ها در عدم علاقه مندی در به کار گیری نیروهای نظامی برای مهندسی های سیاسی و استراتژیک انتقاد دارند. تأثیر پذیری از مطلق گرایی لیبرال جان لاک یعنی باور به آسان و عملی بودن توسعه سیاسی – اقتصادی و ترسیم آمریکا به عنوان سمبل همه خوبی های اعتقاد به مرجعیت اخلاقی ایالات متحده و جهانشمولی ارزش های آن، آمریکا محوری در تفسیر تحولات و ارائه راه حل برای مشکلات بشری، تعریف بسیار جامع از مسائل ملی بر اساس استثنا گرایی، عدم اعتقاد جدی به نهادهای بین المللی برای پیشبرد اهداف ملی و بین المللی، استفاده بی محابا از زور و نیروی نظامی برای رسیدن به اهداف و حفظ برتری قاطعانه قدرت نظامی، باور عمیق به نقش دولت ها در توانایی ایجاد تغییر و جایگاه برجسته باورهای مذهبی در کانون تفکرات را باید از ویژگی های اصلی گفتمان نومحافظه کاری به حساب آورد (خانی و کاردان، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۶).

در واقع نومحافظه کاران به کار آمدی ساز و کارها و نهادهای بین المللی برای ایجاد صلح و ثبات در جهان اعتقاد ندارند؛ چون صلح را مبتنی بر ماهیت رژیم های سیاسی می دانند. بر همین مبنا «الیوت آبرامز» این گونه اظهار می کند که »صلح نه از طریق گفت و گو و یا توسل به ابزارهای بین المللی، بلکه از طریق تغییر رژیم های یاغی محقق می شود«(موسوی شفائی، ۱۳۸۸).

۳-۲. نظم جهانی از زاویه دید نومحافظه کاران

در پایان جنگ سرد، دومین نسل از نو محافظه کاران که جایگزین نسل اول اوایل دهه هفتاد شده بودند، ظهور کردند. نسل جوان به سوی ایده تک قطبی بودن آمریکا متمایل گشتند. این بسیار با اهمیت است که با وجود اینکه این نسل جوان توسط نسل اول نو محافظه کاران مانند «ویلیام کریستول» و «رابرت کاگان» سازماندهی و هدایت شده بودند، اما غلبه انحصاری را نداشتند؛ بلکه آمیزه ای بودند از نو محافظه کاران و سایر محافظه کاران، مانند «دیک چنی» و «دونالد رامسفلد»، که همه آنان در تصور تک قطبی بودن آمریکا، سهم بسزایی داشتند، تصوری از سلطه جهانی. در این شرایط استراتژیک، این گروه مفهوم تک قطبی را پذیرفتند. در پایان جنگ سرد، آمریکا موقعیت خودش را بر مبنای اصطلاح مشهور «تک قطبی» چارلز کراد امر، بنا نهاد. چرا که مجبور به پذیرش یک ابر قدرت دیگر نبودند که ترجیح دهند استراتژی دفاعی را در پیش گیرند، بلکه تمایل داشتند استراتژی تهاجمی را اتخاذ نمایند. ایالات متحده می توانست پروژه قدرت تهاجمی را برای شکل دادن به جهان و ایجاد ساختاری برای امپراتوری آمریکا را در پیش گیرد(Ryan, 2006: 2). پیدا شدن جریان «استراتژیک گراها» در حوزه سیاست

فصلنامه علمی -پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

خارجی آمریکا تحت تأثیر افکار اقتدارگرایانه نیکسون و کسینجر، در آغاز دهه ۱۹۹۰، در به وجود آمدن «پروژه نظم نوین» مؤثر و نقش اساسی داشت که از طراحان آن می توان به جیمز بیکر، لورنس ایگل برگر و چادوارد جرجیانه اشاره کرد؛ کسانی که بعدها جای خود را در دوران ریاست جمهوری کلینتون به «پاتریک کلاوسون»، «وارن کریستوفر»، «مادلین آلبرایت»، «دنیس رایس»، «پروت تالبوت» و «مارتین ایندایک» دادند(فتاحی اردکانی،۱۳۸۵: ۱۱۳).

در نظر نو محافظه کاران ؛ جهان دو راه بیشتر پیش رو ندارد: تن دادن به نظم آمریکایی، یا افتادن در دام هرج و مرج. اعتقاد به جهان تک قطبی، اتخاذ سیاست مداخله جویانه در امور دیگر کشورها، تقسیم جهان به خیر و شر، اتهام زدن به دیگران، توسل به جنگ «پیش گیرانه» و «پیش دستانه» دشمن تراشی و جانشینی خطر سبز «اسلام» به جای خطر سرخ «کمونیسم» و عدم سازش در مناسبات خود با دیگران از مبانی فکری این گروه است(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۳۰). جنگ عراق سبب شد که برخی از افراد پشت صحنه این سیاست، گاه چهره نمایی کنند و جهانیان دریابند که کسانی چون «پل وولفوویتز» و «ریچارد پرل»، «مایکل لدین"، و کاگان»، «ویلیام و ارووینگ کریستوله» نیز دست اندر کار سیاست جنگی آمریکا هستند. در کنار آنان، نظریه پردازان و روشنفکران بلند پایه ای چون هانتینگتون و فوکویاما قرار می گیرند. خاستگاه فلسفی این جریان را اندیشه های لئو اشتراوس فیلسوف محافظه کار آلمانی دانسته اند. اندیشه های اشتراوس بر بازگشت به اندیشه های یونان باستان و تقسیم بندی ارزش ها به خیر و شر استوار است. به باور اشتراوس، دموکراسی غربی ضعیف، کارایی ندارد و لزوم کاربرد زور برای پایدار کردن دموکراسی، از نگرش های اوست. وی بر این باور بود که اگر خواهان دموکراسی غربی نیرومند و پایدار هستیم باید این دموکراسی را در سراسر جهان گسترش دهیم (موسی نژاد و حسین پور، ۱۳۸۷: ۴۲- ۴۱).

سیاست خارجی نومحافظه کاران به دلیل تاکید بر ترویج دموکراسی و، در واقع، صدور دموکراسی، به دلایل استراتژیک و اخلاقی و در صورت لزوم از طریق قدرت سخت، متمایز از شاخه های دیگر محافظه کاری است(Ryan, ۲:۲۰۰۶) . به اعتقاد فرانسیس فوکویاما متفکر نومحافظه کار، دموکراسی آمریکایی آخرین شیوه حکومتی است که بشر می تواند به آن دست یابد. چون آمریکا دارای نیروی نظامی و اقتصادی فوق العاده زیادی است، می تواند او حق دارد که این ایده را حتی به زور اسلحه بر جهان تحمیل کند و به عمل آورد. هانتینگتون نیز به عنوان یکی از سردمداران نومحافظه کار معتقد است: در این جهان تک قطبی، یک ابر قدرت، آن هم فارغ از قدرت های عمده دیگر، در کنار شمار زیادی قدرت های کوچک تر، نیرویی برتر است که می تواند تک و تنها یا با همکاری ضعیف کشورهای دیگر و حتی بدون

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

پشتیبانی آنها، به گونه ای مؤثر، مسائل بزرگ بین المللی را حل و فصل کند و هیچ مجموعه ای از دیگر قدرت ها نیز نمی تواند مانعی در برابر آن ایجاد کند (اخباری، ۱۳۹۰: ۸۹)

یک عمومیت در میان نومحافظه کاران وجود دارد و آن اینکه، آنان خودشان را به وسیله ترویج دموکراسی، برتر و متمایز از نو محافظه کاران سنتی می دانند. نسل دوم از نو محافظه کاران با افرادی چون «آیوو دالدر» و «جیمز لیندسی» با عنوان «امپریالیست های دموکراتیک» شناخته می شوند. «استفان هالپر » ، و جاناتان کلارک، به سارقان دولت بوش برای ترویج برنامه مخفی دمکو کراتیک سازی خاور میانه متهم شده‌اند (Ryan 2006:4) نومحافظه کاران بر آنند که آمریکا باید ارزش های خود را در سراسر جهان بگستراند، به گونه ای که هر چه از دید آمریکا ارزش به شمار آید، دیگران نیز باید آن را ارزش بدانند و هر آنچه از دید آمریکا ضد ارزش است، ایشان نیز باید آن را ضد ارزش بشمارند. نو محافظه کاران با قدرتی که برای آمریکا قائلند، لزومی به رعایت تفاوت های فرهنگی نمی بینند و برای آنان، چیزی که در سیاست خارجی آمریکا محوریت دارد، این است که آزادی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا جهانگیر شود. «ویلیام کریستول، یکی از شاگردان اشتراوس و عضو گروه نو محافظه کاران می گوید: «قدرت آمریکا تنها برای دفاع از منافع آمریکا نیست بلکه برای ارتقاء اصول آمریکایی نیز باید مورد استفاده قرار گیرد. توجه به فرهنگ و ارزش های سنتی آمریکا، نومحافظه کاران را قادر ساخته تا اعمال و افکار خود را ماهیت اخلاقی ببخشند. بنابراین از تفوق اخلاقی و اطمینان اخلاقی صحبت می کنند، چرا که توجیه ارزشی در برخی موارد قابل قبول تر از ضرورت های ژئوپلتیک است.» (موسی نژاد و حسین پور، ۱۳۸۷: ۲۴۹).

نومحافظه کاران منافع امنیتی آمریکا را در ارتباط مستقیم با توسعه ارزش های آمریکایی در دنیا تعریف می کنند و نقش رهبری آمریکا بر نظام جهانی را همواره مورد تأکید قرار می دهند. گسترش دموکراسی نقش تعیین کننده ای در سیاست های دولت بوش مانند جنگ علیه تروریسم و استراتژی کلان دولت او دارا می باشد. بر اساس این استراتژی به نظر می رسد که منافع امنیتی و سیاسی ایالات متحده تنها از طریق گسترش نهادها و ارزش های سیاسی لیبرال در خارج از آمریکا تأمین می شوند. براساس رویکردی که در ادبیات گوناگون با نام های مختلفی مانند «واقع گرایی دموکراتیک»، «لیبرالیسم امنیت ملی» و «جهان گرایی دموکراتیک» مورد اشاره قرار گرفته است، در واقع سیاست امنیت ملی دولت بوش بر محور استفاده مستقیم از نیروی نظامی و قدرت سیاسی، با هدف گسترش دموکراسی در مناطق استراتژیک شکل گرفته است. صدور دموکراسی پاسخی برای صدور تروریسم است(Balls, 2008: 19).

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

در واقع هدف این نیست که به مردم عادی سراسر دنیا قدرت داده شود، بلکه این است که گزینش سیاسی محدود شود. آمریکا از دموکراسی واقعی در هراس است و اگر این امر منافع مادی و استراتژیک این کشور را تأمین نکند به زودی دست به تضعیف آن خواهد زد. آمریکا درصدد است که ارزش ها و ایده های خود را که ماهیتی لیبرال دارند و بازتاب تاریخ و تجارب تمدن غربی است در خارج از اروپا بالاخص خاورمیانه انتقال دهد. آمریکا ترویج و اشاعه لیبرالیسم را با تکیه بر قدرت خود و اعمال آن از بیرون ضروری می یابد. استراتژی سد نفوذ که هدفش رفع توسعه طلبی شوروی به عنوان یک قدرت رقیب و همتراز بود جای خود را به استراتژی مبارزه با تروریسم داده است. استراتژی مبارزه با تروریسم که خصلتی تهاجمی دارد شکل گرفت تا بستر لازم و ضروری را برای فرصت دادن به ریشه گرفتن ارزش های لیبرال در جغرافیاهای مورد علاقه آمریکا فراهم آورد(دهشیار، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

۴.تحول در راهبردهای امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران

محتوای استراتژی امنیت ملی جورج بوش در سال ۲۰۰۲ که با گذشت نزدیک به یک سال و نیم پس از آغاز به کار آن دولت در سالگرد ۱۱ سپتامبر، منتشر شد و با توجه به تحولات نوین یک سال و نیم پیش از آن، توجه بسیاری را به خود جلب نمود. سند مزبور با شروع ایدئولوژیک مدعی شد که نبرد بین آزادی و اقتدارگرایی در جهان با پیروزی قاطع نیروهای آزادی خواه به پایان رسیده است و اینک تنها مدل موفق برای کشورها، آزادی، دموکراسی و آزادی سرمایه گذاری است. دشمنان آمریکا در این دوره متحول شده اند و از کشورهای با ارتش و فناوری به شبکه های مخفی انفرادی تغییر یافته اند که می توانند بحران های بزرگی را فراروی ما قرار دهند. این تروریست ها قصد دارند از فناوری های نوین برضد ما استفاده کنند. استراتژی امنیت ملی بوش با اشاره به موقعیت بی نظیر نظامی و اقتصادی و نیز نفوذ سیاسی آمریکا در جهان با قاطعیت ابراز داشت که ما از صلح در مقابله با تروریست ها و دیکتاتورها دفاع خواهیم کرد. تروریست های سازماندهی شده در جوامع ما نفوذ کرده اند و برای مقابله با این تهدید ما از هر ابزاری در زرادخانه های خود – از جمله قدرت نظامی، دفاع بهتر از کشور، اجرای قانون، اطلاعات و تلاش وافر برای قطع منابع مالی تروریست ها - استفاده خواهیم کرد (حسینی متین، ۱۳۹۱: ۵۴). الگوی رفتاری جورج بوش دوم مبتنی بر برداشت سیاسی و ادراک جناح محافظه کار بین المللی گرا بود. وی بر جهان پر هرج و مرج تأکید کرد. اگرچه برداشت های رئالیستی در روابط بین الملل، بر تداوم جلوه هایی از آنارشی و فقدان قدرت فائقه مرکزی توجه می کند، اما شواهد نشان می دهد که جورج بوش دوم به این جمع بندی رسیده

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

بود که آنارشی نه تنها در ساخت نظام بین الملل، بلکه در حوزه های درون ساختاری آمریکا به گونه ای فزاینده گسترش یافته است (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴).

گروه های نو محافظه کار در آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که باید ساختار قدرت در نظام سیاسی آمریکا بازسازی گردد. زیرا بدون «هویت یابی آمریکایی ها»، آنان قادر نخواهند بود زمامداران کشورشان را برای نیل به هژمونیک گرایی یاری کنند. بنابراین لازم بود تا تغییراتی در جهت گیری و رویکرد سیاسی جامعه ایجاد شود. این تغییرات می بایست به گونه ای شکل می گرفت که گروه های درون ساختاری و شهروندان آمریکایی «احساس هویت» کنند. چنین احساسی می بایست در برابر تهدیداتی پدیدار می شد که امنیت، فرهنگ و خاستگاه جامعه آمریکا را تهدید می کرد (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۵). بنابراین نومحافظه کاران با روایت هابزی از تأمین امنیت و منافع که بر محور وجود دشمن و ایجاد وحدت با اتکاء به خطرهای ناشی از عملکرد دشمن، معنا می یابد، رویکرد سخت افزاری از امنیت را در سیاست خارجی و سیاست دفاعی تدوین نمودند. این رویکرد بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در سه اصل زیر در تدوین پروژه قرن جدید آمریکا نمایان شد: (خانه کشی و مشهدی اسماعیل، ۱۳۸۷: ۸- ۷).

۴-۱. بکارگیری استراتژی تفوق

در دوره جنگ سرد، آمریکا راهبرد بازدارندگی را در پیش گرفته بود. پایان جنگ سرد به معنای پایان این راهبرد نیز تلقی می گردد. در نتیجه، آمریکا در سال های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ دچار خلاء گشت. اما حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر در نوع خود فرصتی را برای سردمداران این کشور فراهم آورد تا بتوانند به اتخاذ راهبردی نوین در عرصه سیاست خارجی و مسائل بین المللی بپردازند. این کشور از این زمان تعریف جدیدی از امنیت را ارائه کرده و به دنبال مفهوم جدیدی از امنیت در سیاست خارجی خود بوده و در همین راستا، راهبرد حمله پیشدستانه را مطرح نموده است. به عبارت دیگر، راهبرد «بازدارندگی» جای خود را به راهبرد مداخله گرایی فزاینده» داده است (متقی و همکاران ، ۱۳۸۹ : ۲-۱). بزرگترین پیامد واقعه ۱۱ سپتامبر ، امنیتی شدن هویت در روابط بین الملل است. نظامی گری در نقطه مرکز تحول در استراتژی آمریکا قرار گرفت و تحمل این کشور در برابر برخی هویت ها و جریانات سیاسی معارض کاهش یافت.

با توجه به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حملات تروریستی علیه آمریکا و ظهور نوع جدیدی از تهدیدات، سیاستمداران آمریکا به این نتیجه رسیدند که سیاست بازدارندگی در مقابل نوع جدید از تهدیدات از کارایی برخوردار نیست. در این راستا وقوع حملات غافلگیرانه ۱۱ سپتامبر موجب شد تا ایالات متحده به دنبال توسعه و تدوین مبانی جدید و قدرتمند نظری و پراتیک در فرآیند سیاستگذاری

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

دفاعی و امنیتی برای مقابله با تهدیدات نامتقارن باشد و این حادثه نقطه عطفی در تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا بعد از فروپاشی شوروی است. راهبرد دفاعی - امنیتی ایالات متحده در مقابله با تهدیدات نامتقارن عبارت است از :۱ - اقدامات پیشدستی کننده؛ ۲- مقابله با دولت های یاغی (محور شرارت)؛ ۳- رویارویی با قدرت های منطقه ای؛ ۴- دکترین امنیت ملی بوش؛ ۵- انقلاب در امور سخت افزاری و نرم افزاری نظامی؛ ۶- جنگ پیشدستانه و پیشگیرانه؛ ۷- تغییر در جامعه اطلاعاتی به منظور تقویت و یکپارچه نمودن توان اطلاعاتی؛ ۸- تقویت و گسترش سپر دفاع موشکی در جهت بازدارندگی. در این راستا دکترین بوش در عملیات پیشدستانه را می توان اقدامی در جهت متحول سازی سیاست دفاعی آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد دانست (خانه کشی و مشهدی اسماعیل، ۱۳۸۷: ۵).

حادثه ۱۱ سپتامبر موجب تغییرات گسترده در بنیان های سیاست داخلی و خارجی آمریکا شد و این کشور را وارد توسعه طلبی جهانی کرد. کریستول، که از وی به عنوان «پدر جریان نو محافظه کاری آمریکا» یاد می شود درباره تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر بر این جریان گفته بود: «به قدرت رسیدن بوش پسر و متعاقب آن حوادث ۱۱ سپتامبر فرصتی آرمانی و استثنایی را برای عملیاتی کردن و به ثمر نشستن اهداف نومحافظه کاران فراهم نمود». صاحب نظران معتقدند ۱۱ سپتامبر بهانه ای برای اعلام دکترین بوش مبنی بر اعلام جنگ پیشگیرانه بود که توسط نومحافظه کاران تهیه شده بود. طرح اجرایی این گروه برای فردای بعد از ۱۱ سپتامبر تحت عنوان راهبرد امنیت ملی در همین زمان ارائه شد. در این سند به اصل تفوق ایالات متحده در صحنه جهانی و شناسایی و مقابله با تهدیدات پرداخته و سپس تئوری محور شرارت برای تفوق ایالات متحده در قالب جنگ «پیشگیرانه» و «پیشدستانه» به عنوان دکترین امنیتی جدید تدوین می شود. در مورد ویژگی های این نوع جنگ آمده است: پیشدستی اصولا به معنای اقدام نظامی علیه کشوری است که در شرف حمله است و قوانین و عرف بین المللی از دیرباز چنین اقدامی را برای عقیم گذاشتن خطرات بارز و آنی مجاز دانسته، اما پیشگیری یعنی آغاز جنگ علیه کشوری که شاید در آینده چنان خطری را پدید آورد. جرج بوش با به راه انداختن جنگ در خاورمیانه مرز بین این دو را مخدوش کرد و آن را به نوعی بسط داد و برای توجیه جنگ پیشگیرانه علیه عراق تحت رهبری صدام از واژه «پیشدستی» استفاده کرد. بوش ابتدا با حربه تروریسم به افغانستان حمله کرد (فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۳۷ - ۱۳۶).

در زمان بوش پدر هم «پل وولفوویتس»، معاون وقت وزارت دفاع آمریکا، سندی را به نام راهنمای سیاستگذاری دفاعی[1] تهیه کرد که خواهان دخالت پیشگیرانه نظامی آمریکا برای ترساندن و جلوگیری از

1. Defence Planing to quidance

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

سر بر آوردن قدرت رقیبی برابر بود که البته به دلیل اعتراض هم پیمانان آمریکا، بوش پدر آن را کنار گذاشت. مهم شکل و روند اجرای این سیاست در زمان بوش پسر است که چیز جدیدی به حساب می آید. با وجود تناقضات ساختاری و مخالفت های جدی که در داخل و خارج آمریکا صورت گرفته بوش پسر و تیم عملیاتی وی بر بهره گیری از این نوع جنگ (پیشدستانه و پیشگیرانه) برای دستیابی به مطامع آینده تأکید دارند(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). ابعاد مندرج در این سند گویای نگاه و نظریه امنیت مطلق از طریق سیطره مطلق است. در حقیقت، ایالات متحده آمریکا در قالب برنامه ای تدریجی، «استراتژی تفوق » را هدف خود قرار داد. در چارچوب استراتژی تفوق، اهداف «برتری مطلق ، امنیت مطلق» و «آسیب ناپذیری مطلق» به عنوان ارکان استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران نومحافظه کاران مطرح گردید. سند «راهنمای سیاستگذاری دفاعی» را می توان یکی از پنج سند مهم، مستمر و مرتبط با یکدیگر که از اوایل دهه ۱۹۹۰ طراحی و منتشر شد و استراتژی تفوق ایالات متحده را دنبال می کرد، ارزیابی نمود. این اسناد به ترتیب «راهنمای سیاستگذاری دفاعی»، «پروژه قرن جدید آمریکایی»، «بازسازی نیروی دفاعی آمریکا»، «سیاست ملی انرژی ایالات متحده» و نهایتا «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» نام دارند. سند «راهنمای سیاستگذاری دفاعی» اهداف اصلی راهبرد سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا پس از پایان جنگ سرد چنین بر شمرده شده اند: ممانعت از ظهور یک رقیب جدید، می بایست از ظهور یک قدرت چالشگر جدید در مناطقی که منابع آنها می تواند در صورت استحصال، قدرت جهانی ایجاد نماید، به هر شکل ممکن، جلوگیری به عمل آید. این مناطق شامل اروپای غربی، آسیای شرقی سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سابق و جنوب غرب آسیا می باشند.

در این راستا به طور همزمان ۳ عنصر باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) آمریکا می بایست سازماندهی مدیریت یک نظم جدید را بر عهده گیرد تا رقبای بالقوه متقاعد شوند. که سیاست رقابت با آمریکا را تعقیب ننمایند. ب) در حوزه های غیر نظامی، منافع قدرت های صنعتی به گونه ای لحاظ گردد که آنها از برهم زدن نظم اقتصادی و سیاسی مستقر بر حذر گردند. ج) چالشگران بالقوه می بایست در چارچوب مکانیسم های مدیریت شده ای قرار گیرند که فکر ایفای نقش بیشتر منطقه ای و یا جهانی را به خود راه ندهند.

اما بدتر از آن پیدایش تفکر استفاده از سلاح های هسته ای در این زمینه می باشد. پنتاگون پیش نویس دکترینی را تهیه کرده که خواستار حفظ وضعیت تهاجمی هسته ای از طریق حفظ حالت آماده باش کامل شده است تا در صورت لزوم برای حمله پیشگیرانه به دشمنان صلح با سلاح های کشتار جمعی آماده باشد.

فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

این دکترین تحت عنوان «دکترین اقدامات مشترک هسته ای» ارائه شده است(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). وزارت دفاع آمریکا در گزارشی اعلام می دارد که امروزه خطر فوری و شدید، تروریسم هسته ای است: «القاعده و متحدان افراط گرای خود به دنبال سلاح های هسته ای هستند. ما باید فرض کنیم که اگر آنها موفق به تهیه این سلاح ها شوند، از آن استفاده خواهند کرد. این آسیب پذیری به سرقت و یا تصرف ذخایر گسترده ای از مواد هسته ای در سراسر جهان منجر شده، و در دسترس بودن تجهیزات حساس و فن آوری در بازار سیاه هسته ای، یک خطر جدی را ایجاد می کند که تروریست ها ممکن است با تهیه آنچه که نیاز دارند، برای ساخت سلاح هسته ای اقدام کنند» (U.S.Department of Defense , 2010 :4)از دید آمریکا ظهور دولت های سرکش مسلح به سلاح های کشتار جمعی خطرناک است چرا که:

۱. این رژیم ها احتمالا بیش از هر کشوری مایل به استفاده از سلاح های کشتار جمعی هستند؛ از آنجا که به لحاظ ایدئولوژیک خود را متعهد به تغییر وضع موجود می دانند و کمتر به هزینه و تلفات انسانی آن توجه دارند.

۲. دولت سرکشی که به سلاح های کشتار جمعی دست یافته است، به نوعی بازدارندگی با دیگر کشورها دست می یابد، که به کمک آن می تواند خود را برای حمله به آنها تجهیز کند.

۳. چنین دولتی باعث می شود تا کشورهای دیگر مایل به پیوستن به اتحادهایی که ضد دولت های سرکش ایجاد شده، نباشند؛ چرا که از حملات تلافی جویانه بیم دارند.

۴. از دید بسیاری از کارشناسان، از آنجا که دولت های سرکش دولت های بی ثباتی هستند، در صورتی که به سلاح های کشتار جمعی دست یابند، هر لحظه امکان دارد که کنترل بر آنها را از دست بدهند و امنیت و صلح بین الملل را به خطر اندازند(خانه کشی و مشهدی اسماعیل، ۱۳۸۷: ۱۷). تلاقی تروریسم بین المللی و سلاح های کشتار جمعی نشان دهنده یک چالش منحصر به فرد و کشنده برای ایالات متحده و جامعه بین المللی است. مشروعیت اقدام پیشگیرانه که در حال حاضر به طور گسترده ای پذیرفته شده است، در حق دفاع از خود است (Barnes& Stoll , 2007: 18)

بنابر گزارش وزارت دفاع آمریکا، سلاح های هسته ای ایالات متحده نقش اساسی در گسترش بازدارندگی از حملات هسته ای یا اجبار به عقب گرد هسته ای دولت هایی که در منطقه خود دارا و یا به دنبال سلاح های هسته ای هستند، در حمایت از متحدان و شرکای تجاری ایالات متحده، ایفا کرده است. «چتر هسته ای معتبر آمریکا ترکیبی از وسایل – نیروهای استراتژیک سه گانه آمریکا و سلاح های هسته ای استراتژیک است که در مناطق کلیدی مستقر شده اند، و ایالات متحده از سلاح های هسته ای

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

مستقر شده می تواند به سرعت به تقابل با احتمالات منطقه ای بپردازد (U.S.Department ,۲۰۱۰:۱۲ of Defense) در واقع، با عنوان وجود سلاح های هسته ای گسترده، ایالات متحده نیروهای هسته ای ایمن، بی خطر و مؤثر را حفظ خواهد کرد. این نیروهای هسته ای به بازی نقش حیاتی خود در بازداری دشمنان بالقوه و قوت قلب هم پیمانان و شرکای تجاری در سراسر جهان، ادامه خواهند داد (U.S.De-partment of Defense,2010 : 5)

نتیجه خطرناک این اقدام آمریکا که برای اولین بار به صورت رسمی اعلام گردید اقدام به «اعمال تهدید هسته ای» توسط قدرت های دارای سلاح اتمی بود، چنانچه ژاک شیراک به فاصله چند ماه از آن در ژانویه ۲۰۰۶ گفت: «فرانسه سلاح های هسته ای خود را نابود نمی کند و در صورت لزوم آنها را برای سرکوب کشورهای حامی تروریسم و از بین بردن تروریست ها به کار خواهد گرفت». تهدیدی که باز هم با سکوت مجامع بین المللی و قدرت های بزرگی مواجه و انگلیسی ها نیز با اظهار نظر خود به نوعی آن را تأئید کردند(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

آمریکا با هدف کاهش تهدیدات و افزایش اطمینان از وجود امنیت و دستیابی به موقعیت مسلط جهانی به طروق مختلف سعی در مدیریت ناامنی و افزایش توانایی های خود و کاهش توانایی های مخالفین سیاست های این کشور داشت. بنابراین در این دوران زمینه های مساعدی برای عملیاتی نمودن مفهوم جنگ پیشدستانه وجود داشت. تمام تلاش ایالات متحده بر آن بود تا از طریق جنگ پیشدستانه بتواند سیطره خود بر نقاط چالش انگیز، تحمیل نماید.

۴-۲. جنگ پیشدستانه

فروپاشی ابر قدرت شوروی نشان داد، که بازدارندگی، دیگر استراتژی مناسبی برای ایالات متحده نیست، بلکه پیشدستی جایگزین مناسبت تری است. اصل رسیدگی به تهدید قبل از تحقق یافتن در سند استراتژی امنیت ملی موسوم به (ان. اس. اس) در سپتامبر ۲۰۰۲ مطرح شد (فریدمن، ۱۳۸۶: ۱۰۴). در سال ۲۰۰۲، جرج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا، تغییری بنیادی در سیاست امنیتی آمریکا، از سیاست بازدارندگی به سیاست پیشدستی بوجود آورد. بازدارندگی بر این اصل استوار بود که تهدید به زور می تواند رفتار خصمانه دیگران را مهار سازد. اقدام پیشدستی بیانگر عدم اطمینان به بازدارندگی است. تهدیدهایی هستند که نمی توان آنها را بازداشت، بلکه باید قبل از اینکه عملی شوند، آنها را خنثی کرد. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منشأ این تغییر سیاست ایالات متحده بود(فریدمن، ۱۳۸۶: ۸-۷).

از مفاهیمی که آمریکا تلاش همه جانبه ای برای بهره گیری از آن در سیاست امنیتی خود نمود را

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

می توان طرح ادبیات امنیتی جدیدی در قالب «جنگ پیشدستانه» دانست. این ادبیات می تواند فضای سیاسی جدیدی را در نظام بین الملل ایجاد نماید (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۳). استراتژی عملیات پیش دستی کننده را می توان انعکاس شرایط مبتنی بر آنارشی در سیاست بین الملل دانست. زمانی که کشورها در شرایط «خودیاری» قرار دارند؛ طبعا تمایل بیشتری برای انجام اقدامات افراطی دارا می باشند. گراهام آلیسون بر این اعتقاد است که در دوران پس از فروپاشی نظام دو قطبی، کشورها باید توجه بیشتری به ضرورت های دفاعی و امنیتی مبذول دارند (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

جنگ پیشدستانه جنگی است که یک دولت با اعلان دفاع پیشدستانه، به دولت دیگر حمله می کند؛ بدون اینکه از طرف کشور مقابل تحرک نظامی مشخصی وجود داشته باشد. برای نمونه کشور مقابل آرایش نظامی خاصی بگیرد و یا اقدامات مقدماتی گسترده ای برای اجرای عملیات نظامی انجام دهد؛ در حالی که در جنگ پیشگیرانه اقدامات طرف مقابل برای هجوم نظامی مشهود است و خطر حمله فوری وجود دارد، دلایل و شواهد عینی از اقدامات طرف مقابل در جنگی پیشگیرانه بسیار برجسته است. در صورتی که در جنگ پیشدستانه تنها کشور آغاز کننده جنگ ادعا می کند که اگر حمله نمی کردم دولت مقابل در آینده به او حمله می نمود و اقدام او در واقع اقدامی پیش دستانه بوده است (خانه کشی – مشهدی اسماعیل، ۱۳۸۷ ۱۱). راهبرد حمله پیش دستی کننده بدین معناست که «به دشمن حمله کن و آن را خلع سلاح کن، قبل از آنکه دشمن بتواند به شما حمله کند». چنین راهبردی برای کشور قدرتمندی همچون آمریکا بسیار وسوسه انگیز است (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

نکته این است که قبل از آنکه تهدید، امنیت ایالات متحده را به خطر بیاندازد، برای از بین بردن آن می بایستی اقدام نمود. در ایالات متحده سیاست پیشدستی در استراتژی امنیت ملی از سال ۲۰۰۲ با عنوان سیاست خارجی جرج دبلیو بوش، به عنوان وسیله ای برای تامین امنیت ایالات متحده آمریکا و مقابله با تروریسم در خارج از کشور، در جهان، شناخته می شود.

فعال سازی استراتژی جنگ پیشدستانه را می توان به عنوان نمادی از «قدرت متحرک» آمریکا برای مقابله با تهدیدات بالقوه دانست. در دوران جنگ سرد، «قدرت» نقش بازدارنده در سیاست بین الملل را ایفا می نمود. این امر در شرایط جدید با پدیده ای به نام «تهدیدات نامتقارن روبرو شد. بنابراین هر گاه فرآیندهای سیاسی در قالب الگوهای «تهدید کم شدت ۴» نیز ظهور یابد، محافظه کاران آمریکایی از انگیزه لازم برای مقابله با این تهدیدات برخوردار بوده و آن را زمینه ساز ایفای نقش بین المللی جدید می دانند (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۸). نومحافظه کاران با ارائه طرح دکترین پیش دستانه، در طراحی

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

اهداف دکترین امنیت ملی آمریکا تحت نفوذ مکتب جکسون که با درونمایه ای واقع گرا بیشتر بر اصل قدرت مبتنی است، قرار دارند. جکسونیسم، به دور از آرمان ها و اهداف ایده آلیستی است؛ ایده آل ها و ارزش‌های جهانی در نزد نومحافظه کاران آمریکا، همان منافع آمریکاست.

نومحافظه کاران به شکل جدیدی از رهبری جهانی آمریکا باور داشتند که با تکیه بر تفوق نظامی و جنگی پیشگیرانه در صدد بود تا به هر نحو ممکن از فرصت تاریخی بی بدیلی که به زعم آنها، پس از فروپاشی شوروی برای تفوق بلامنازع و پایدار ایالات متحده به دست آمده است، برای تثبیت رهبری مطلق این کشور بر جهان استفاده نمایند (موسوی شفائی، ۱۳۸۸: ۱۲۱). جنگ آمریکا در مارس ۲۰۰۳ علیه عراق را باید نمادی از عملیات پیش دستانه دانست. این عملیات را می توان محور اصلی و مرکزی دکترین بوش دانست. «جورج بوش» در سخنرانی سالیانه خود در برابر کنگره آمریکا که با عنوان «وضعیت اتحادیه انجام گرفت، اجزاء اصلی دکترین خود بعد از ۱۱ سپتامبر را بدین شرح بیان داشت: «کشور آمریکا به گونه ای مستحکم و با صبر و حوصله، دو هدف امنیتی خود را پیگیری می کند؛ در ابتدا ما به مقابله با برنامه های اردوگاه ها و مجموعه های سازمان یافته تروریستی خواهیم پرداخت. ما عدالت را در مورد گروه های تروریستی اعمال خواهیم کرد. دوم اینکه، ما باید به موازات جلوگیری از گروه های تروریستی، به مقابله با رژیم هایی مبادرت ورزیم که در صدد دستیابی به سلاح های شیمیایی، بیولوژیک و هسته ای می باشند؛ کشورهایی که به عنوان تهدید برای آمریکا و سایر جهان محسوب می شوند(مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۲). رئیس جمهور بوش و سپس کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی عبارت جالبی را برای حذف صدام حسین با توسل به پیشدستی مطرح کردند: «مشکل این است که همیشه در مورد اینکه او (صدام) چگونه می تواند به سلاح های هسته ای دست یابد، عدم اطمینان وجود دارد» (Barnes & Stoll 2007,).

۴-۳. تقابل با تروریسم

در دسامبر سال ۲۰۰۲ دولت بوش استراتژی امنیت ملی خود را چنین اعلام می کرد: «آمریکا این حق را به خود می دهد هر چالشی را که بخواهد در سطح جهانی، استیلای آمریکا را به خطر بیندازد به طور قطع و دائمی از سر راه بردارد» (چامسکی، ۱۳۸۷: ۱۱). پیامد منطقی دکترین بوش برای نظام سیاسی بین الملل روشن بود: آن دولت هایی که مواضع و سیاست هایشان با منافع آمریکا خصمانه است و کسانی که به مقاومت در مقابل آمریکا ادامه می دهند، محتمل است که دستخوش تغییر رژیم شوند و دمکراسی بر جوامع شان تحمیل شود(منصوری مقدم، ۱۳۹۰: ۲۹۱).

تروریسم ترکیب تهدیدات و فرصت های جدیدی را به وجود آورده که دولت بوش را وادار ساخت

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

تا به دکترین خود شرایط جدیدی ببخشد، بدین معنا که در بسیاری از شرایط مجبور شد خط مشی های خود را در قبال مسائل بین المللی تغییر و یا در حالت تهاجمی تری قرار دهد. در نتیجه ترکیب یکجانبه گرایی و تقویت تفوق آمریکایی، نمایی جدید از دکترین پس از یازدهم سپتامبر به جهان نمایاند (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۱). آمریکایی ها تروریسم را به عنوان پدیده جدید امنیتی تلقی می کنند، آنان بر این امر اعتقاد دارند که گروههای تروریستی بیشترین مخاطره امنیتی را برای آینده سیاسی آمریکا ایجاد می کند. تروریسم به گونه ای در فرهنگ سیاسی آمریکا طراحی شده که به موجب آن ضرورت مقابله با هر گونه تهدید و یا مقاومت منطقه ای را برای نهادهای آمریکایی اجتناب ناپذیر می سازد. تفسیرهای مختلفی در باره ویژگی های تروریسم ارائه شده است، اما نشانه های آن به گونه ای بیان گردیده که ضرورت مقابله با اسلام گرایی و گروه های رادیکال منطقه ای را اجتناب ناپذیر می سازد(مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۱).

با توجه به قرار گرفتن «جنگ با تروریسم» در دستور کار، اهداف امنیت ملی آمریکا در این دوره چنین اعلام شد: ۱) شکست تروریسم جهانی و همکاری برای جلو گیری از حملات به آمریکا از راه تقویت اتحادها؛ ۲) همکاری با دیگر کشورها برای مقابله با مناقشات منطقه ای؛ ۳) جلو گیری از تهدید دشمنان علیه آمریکا، متحدان و دوستان با سلاح های کشتار جمعی؛ ۴) گسترش اقتصاد بازار و شروع دوره جدیدی برای اقتصاد جهانی؛ ۵) گسترش چرخه توسعه از راه گسترش جوامع باز و ایجاد زیرساخت های دموکراسی و ۶) تغییر و بازسازی نهادهای امنیت ملی آمریکا به منظور مقابله با چالش ها و بهره برداری از فرصت ها در قرن بیست و یکم (حسینی متین، ۱۳۹۱: ۵۵).

رئیس جمهور آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر با اعلان استراتژی جدید آمریکا مبنی بر «مبارزه با تروریسم، همه کشورهای جهان را تهدید کرد که یا باید با آمریکا همکاری کنند و یا در صف تروریست ها قرار بگیرند. دولت ایالات متحده به بهانه یک حمله تروریستی همه را دشمن می پندارد و در عوض تمامی دنیا را برای خود می خواهد؛ دنیایی که در آن «هر کس که با آمریکا نباشد دشمن و یا حامی تروریسم» و دولت هایی هم که با آمریکا همراه نباشند دولت های قدیمی و کهنه ای به حساب می آیند که باید دولت های جدید و نو به جای آن تأسیس شوند.»(فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۸ – ۱۷). جورج بوش و چند تن از دولت مردان آمریکا با تروریست خواندن مسلمانان این حملات را متوجه آنان کردند؛ و آشکارا از واژه جنگ صلیبی» استفاده کردند. نگرش منفی به اسلام در «استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱» به خوبی مشهود است؛ به طوری که در آن از این دین به عنوان «اسلام مسلح و سیاسی» یاد می شود و آن را مطلوب آمریکا نمی داند. بنابراین واژه «اسلام ارتدوکس نوین» را جایگزین آن می کند؛ اسلامی که

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ماهیت آن انقلابی – سیاسی، نیست بلکه اسلامی است که با منافع غرب سازگاری داشته هیچ خطری را متوجه اهداف استعماری آمریکا نکند. استراتژیست های آمریکا علنا از اسلام انقلابی تحت عنوان «اسلام هراسی» یاد می کنند و با متهم کردن مسلمانان به «رادیکالیسم» و «بنیادگرایی» اسلام را دینی با انگیزه های خرافه گرا، عقب مانده، ضد توسعه، ضد مدرنیسم و غیر دموکراتیک معرفی می کنند و خشونت و تروریسم را مولود آن می دانند.

عبارت «محور شرارت» توسط «دیوید فروم»، سخنگوی کاخ سفید، برای توصیف ارتباط میان عراق و تروریسم، ساخته شده بود. کاندولیزا رایس و استفان هادلی، معاون مشاور امنیت ملی، پیشنهاد اضافه کردن کره شمالی و ایران به عنوان بخشی از محور شرارت را ارائه دادند. استفاده از عبارت محور شرارت» یک بازسازی از فهم آمریکایی از «جنگ علیه ترور»، بود که در آن تمرکز را از اسامه بن لادن و القاعده، با متحدان و پایگاه های خود در افغانستان، به یک مجموعه دیگر از کشورهایی که با تعبیر ضد هستی از آنها یاد می شود، تغییر داد.

با پایان جنگ سرد، طراحان سیاست دفاعی آمریکا بر تهدید کشورهایی تأکید کرده اند که ارزش ها و دیدگاه هایشان با آمریکا ضدیت دارد. این کشورها ابتدا از سوی آمریکا، «کشورهای سرکش» نامیده شدند. ایران، عراق، کره شمالی و لیبی در این دسته قرار گرفتند. از دیدگاه آمریکا ویژگی مشترک این کشورها اعمال سیاست تهاجمی نسبت به همسایگانشان و تمایل آنها به سوی استفاده از ابزار خشونت آمیز است. بر این اساس هر کدام از کشورهای مذکور، برنامه هایی برای دست یافتن به سلاح های کشتار جمعی، به ویژه تمایلشان به تبدیل شدن به یک قدرت هسته ای است. از این رو اولویت اول آمریکا، منزوی کردن این رژیم ها و خلع سلاحشان است؛ به عبارت دیگر واژه «دولت های یاغی» را رئیس جمهور آمریکا در اواخر ژانویه ۲۰۰۲ به کار گرفت(خانه کشی و مشهدی اسماعیل، ۱۳۸۷: ۱۶). بوش طی سخنرانی ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲ خود در کنگره، از اصطلاح محور شرارت در ارتباط با عراق، ایران و کره شمالی استفاده کرده بود.

ساموئل هانتینگتون، برنارد لوئیس، مایکل لدین و ... در آن بود، اعلام شده است: «با مراجعه به عقل و تأملات حساب شده اخلاقی در می یابیم که گاهی اوقات اولین و مهم ترین پاسخ به شر، متوقف کردن آن است و گاهی اوقات هم اقدام به جنگ تنها راه جایز و بلکه ضرورتی اخلاقی در پاسخ به اعمال فاجعه آمیز خشونت، تنفر و بی عدالتی است که موقعیت حاضر نیز یکی از همان اوقات است» (فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۵).

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

خلاصه آنکه،با روی کار آمدن دونالد ترامپ (جمهوری‌خواه)، او رویکرد اوباما به خاورمیانه را زیر سؤال برد و ضمن اعلام شعار «اول آمریکا»، اولویت‌های دولت خود برای بازگشت و مداخله بیشتر در غرب آسیا را نیز اعلام کرد؛ سیاستی که به‌زعم او برای تقویت موقعیت جهانی و نفوذ آمریکا ضروری بود. ایجاد یک اتحاد قوی با کشورهای حاشیه خلیج‌فارس علیه ایران، تقویت روابط با اسرائیل به قیمت به خطر انداختن روند صلح در خاورمیانه، همکاری بیشتر با روسیه برای مدیریت منازعات در سوریه و مبارزه با داعش در عراق، برخی از این سیاست‌ها بودند، اما مشکلی که خیلی زود خود را نشان داد، تناقض رویکرد مداخله‌گرایانه در خاورمیانه، با شعار «اول آمریکا» بود؛ تناقضی که لزوم اصلاح و تغییر سیاست آمریکا را نشان می‌داد و سبب شد دولت ترامپ نیز در آخرین ماه‌های ریاست‌جمهوری‌اش، برای خروج نیروهای آمریکا از منطقه غرب آسیا اقدام کند. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت تغییر دولت‌ها در ایالات متحده یکی از عوامل اثرگذار در رویکرد آمریکا به منطقه غرب آسیا است، اما بی شک تنها و مهم‌ترین عامل نیست. در واقع، می‌توان گفت مهم‌ترین عامل اثرگذار در نحوه مواجهه آمریکا با منطقه غرب آسیا که تقریباً توسط تمامی طیف‌های سیاسی در این کشور نیز به نحوی دنبال می‌شود، اهداف و منافع ثابتی است که این کشوردر منطقه غرب آسیا دارد. این اهداف و منافع پایدار عبارت‌اند از:

- حمایت از اسرائیل؛
- کنترل نفوذ منطقه‌ای و برنامه هسته‌ای ایران؛
- مقابله با گروه‌های تروریستی مزاحم و غیر همسو با آمریکا؛
- جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای؛
- کاهش پناهندگان؛ -اطمینان از جریان آزاد انرژی؛
- دفاع از امنیت شرکای اصلی آمریکا در منطقه؛
- مداخله و نقش‌آفرینی مؤثر در امور داخلی و سیاست خارجی کشورهای منطقه؛

بنابراین، شاهد هستیم که رؤسای جمهوری آمریکا از هر حزب و جناح سیاسی که باشند، حمایت از اسرائیل و مهار ایران را در صدر برنامه‌های سیاست خاورمیانه‌ای خود قرار می‌دهند و می‌کوشند با روش‌های مختلف از محاصره با پایگاه‌های نظامی و تهدید به حمله نظامی‌گرفته تا مذاکره و توافق و در نهایت تحریم و فشار حداکثری، جلوی توسعه نفوذ و پیشرفت جمهوری اسلامی ایران در ابعاد مختلف را بگیرند و در مقابل با کم‌رنگ کردن مسئله فلسطین، تبدیل ایران به دشمن اصلی کشورهای عرب و تشویق آنها به عادی‌سازی روابط با اسرائیل (در قالب پیمان‌هایی همچون کمپ دیوید، وادی عربه و پیمان

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ابراهیم)، امنیت و جایگاه این رژیم در منطقه را تثبیت و تحکیم کنند.

براین‌اساس به نظر می‌رسد رویکرد ایالات متحده آمریکا به منطقه غرب آسیا تابعی از اهداف، منافع و اولویت‌های این کشور در عرصه جهانی است. بااین‌وجود، منافع و عوامل تهدیدکننده امنیت ملی کشورها نیز در طی زمان تغییر می‌کند و اهداف و منافع جدیدی جایگزین آن می‌شود؛ آمریکا نیز از این قاعده مستثنا نیست و این امری است که بر سطح اهمیت و جایگاه منطقه غرب آسیا برای ایالات متحده نیز اثرگذار است.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

نتیجه گیری

در دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا با قرار دادن اتحاد جماهیر شوروی به عنوان ابرقدرت رقیب، به دنبال تدوین استراتژی هایی بود تا علاوه بر اینکه از قدرت یابی اتحاد جماهیر شوروی ممانعت بعمل آورد، بتواند از وقوع درگیری مستقیم نظامی با این کشور نیز بپرهیزد. بنابراین یکی از اساسی ترین اهداف آمریکا در دوران جنگ سرد، حفظ نظم بین المللی و جلوگیری از بی ثباتی بود زیرا که هر گونه بی ثباتی نهایتا به نفع کمونیسم تعبیر می شد. با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا به دنبال نوعی از نظم در سطح نظام بین المللی بود تا علاوه بر اینکه قدرت هژمون آمریکا را به رسمیت بشناسد، تهدیدات امنیتی علیه آمریکا و متحدانش را نیز کاهش دهد. حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد که آمریکا هر چه بیشتر به تهدیدات امنیتی و سرزمینی خود پی ببرد. بر این اساس تهدیداتی چون: تروریسم، اشاعه سلاح های کشتار جمعی، دولت های یاغی، منازعات منطقه ای، دولت های ناکارآمد و جرایم سازمان یافته به عنوان خطرات امنیتی ایالات متحده در دوران پساجنگ سرد شناخته شده اند. در میان تهدیدات امنیتی موجود علیه آمریکا، تروریسم در کنار اشاعه سلاح های کشتار جمعی به عنوان بزرگترین تهدیدات بالفعل و بالقوه شناخته شناخته می شوند. در چنین شرایطی جنگ پیشدستانه در چارچوب گفتمان امنیت ملی جدید آمریکا سازماندهی و تنظیم گردید. جرج بوش توانست استراتژی جنگ پیشدستانه را برای تحقق مداخله گرایی، یک جانبه گرایی و منازعه ایدئولوژیک با نیروهای جدید امنیتی سازماندهی کند.

در این دوران آمریکا برای استقرار و حفظ منافع خود در جهان و بخصوص منطقه استراتژیک خاورمیانه با ارائه این طرح ها سعی دارد جوامع کشورهای خاورمیانه را دچار نوعی جامعه پذیری مجدد در چارچوب اهداف خود کند تا دیگر مردم این منطقه در برابر سیاست های ابرقدرت آمریکا واکنش فعال نشان ندهند در این روند، ماهیت نگاه امنیتی آمریکا، ایجاد تنش و منازعه با کشورها و تفکراتی است که در برابر سلطه آمریکا از خود مقاومت نشان می دهند و تا زمانی که این نظم سلسله مراتبی را پذیرا نشوند، امکان حذف تنش وجود ندارد. اراده آمریکایی ها بر این است که با ایجاد تنش بتوانند اهداف خود را در این رابطه پیگیری نمایند. بنابراین، تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در دوره نومحافظه کاران، یک تغییر اساسی نیست، بلکه تغییر در استراتژی ها با حفظ اصول است. بر اساس این جهان بینی، جهت گیری سیاست خارجی و نگاه امنیتی آن به مسائل جهانی به سمت ثبات هژمونیک پیش می رود. این تفکر تأثیر بسزایی در اتخاذ رویکردهای تهاجمی در غرب آسیا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشت.

با ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، انتقاد از سیاست های اوباما، انکار اقدامات او و اتخاذ رویکردهای

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران در خط مقدم سیاست های خارجی او و سایر نومحافظه کاران رادیکال قرار گرفت. ترامپ مانند نئورئالیست ها معتقد است که اقتصاد و کسب ثروت به اندازه دولت و سیاست مهم است. زیرا با به دست آوردن ثروت می توان در جهت به حداکثر رساندن قدرت اقدام کرد. بدون پشتوانه اقتصاد و ثروت نمی توان از جهات دیگر قوی بود. ترامپ برای دستیابی به این هدف با موانع مهمی مانند جمهوری اسلامی ایران به ویژه در منطقه استراتژیک غرب آسیا (خاورمیانه) که بسیاری از متحدان آمریکا مانند عربستان سعودی و رژیم اشغالگر قدس در آن مستقر هستند، مواجه است. به راهبردهای تهاجمی مانند تهدید، تحریم و تنش های اقتصادی و امنیتی علیه ایران روی آورده است. ماهیت اصلی راهبردهای تهاجمی ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران شامل پنج مورد زیر است: هژمونی (آمریکا) در قالب انکار نظریه اوباما؛ گسست همگرایی بین جبهه مقاومت شیعه؛ امنیت رژیم صهیونیستی؛ توسعه نظامی گری. ترامپ در اجرای استراتژی های فوق شکست خورده است.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

سال چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۳

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

منابع

اخباری، محمد - عبدی، عطاالله مختاری هشی، حسین(۱۳۹۰)، «موقعیت ژئوپلیتیک ایران و تلاش های آمریکا برای تثبیت هژمونی خود در جهان(مطالعه موردی: طرح خاورمیانه بزرگ» ، پژوهش های جغرافیای انسانی، شماره ۷۵.

اختر شهر ،رجبعلی (۱۳۸۵)، ارتباط ایران و آمریکا، تهران: نشر کتاب

افتخاری،اصغر(۱۳۸۱)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، چاپ نخست: تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

پوراحمدی میبدی، حسین(۱۳۸۷)، هژمونی چندجانبه گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم های لیبرالیستی و گرامشي، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره سوم، ش۲، ۳۷-۶۸.

حسینی متین، سید مهدی(۱۳۹۱)، رؤیارویی آمریکا با ایران پس از جنگ سرد، چاپ اول: تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

خانه کشی، فرهاد ، مشهدی اسماعیل، ایرج(۱۳۸۷)، «جهت گیری سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در مقابله با تهدیدات نا متقارن بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ، میریت نظامی، شماره ۳۲.

دهشیار، حسین(۱۳۹۵)، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی ، تهران: نشر خط سوم.

سن شناس، دیانوش(۱۳۸۴)، سیاست خارجی آمریکا از کلینتون تا جورج بوش، تداوم گفتمان رهبری جهان، حقوق و سیاست، شماره۱۷.

سید امامی، کاووس(۱۳۸۴)، «کارگردانان دولت بوش چگونه می اندیشند؟ ریشه های لیبرالیسم اقتصادی و محافظه کاری در اندیشه نو محافظه کاران »، دانش سیاسی، شماره۱.

صلاحی ، سهراب (۱۳۸۹)،« حوزه های تقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در غرب آسیا و تاثیر آن بر نظم نوین بین المللی»،فصلنامه سیاست، شماره۵۶،صص۱۶۷-۱۴۵.

عبدالله خانی، علی، کاردان، عباس(۱۳۹۰)، رویکردها و طرح های آمریکایی درباره ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

فتاحی اردکانی، حبیب الله(۱۳۸۵)، محور شرارت(روایت سلطه در جهان پس از معاصر)، چاپ اول: تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

فریدمن ، لارنس(۱۳۸۶)، بازدارندگی، ترجمه فریبا پالیزی، چاپ اول، تهران : نشر مهاجر.

متقی، ابراهیم ، بقایی، خرم و رحیمی، میثم(۱۳۸۹)،«بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (بر اساس رویکرد واقع گرایی تهاجمی، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره۴.

مصلی نژاد، عباس(۱۳۸۷)، «تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد»، سیاست، شماره۵.

مظفرپور، نعمت الله(۱۳۸۳)، «نظم بین الملل در دیدگاه ایالات متحده آمریکا» مطالعات منطقه ای ، شماره۱۸.

منصوری ، جواد (۱۳۹۱)، چالش های ایران و آمریکا، تهران: وزارت امورخارجه

منصوری مقدم ، جهانشیر، اسماعیلی، علی(۱۳۹۰)، «تحلیلی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره ریاست

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

جمهوری احمدی نژاد از منظر مدل پیوستگی جیمز روزنا» ،فصلنامه سیاست ، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره۱.

موسوی شفایی، سید مسعود(۱۳۸۸)، نو محافظه کاری و هژمونی آمریکا: تحول هژمونی در عصر نو محافظه کاران ، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم.

موسویان ،سید حسین (۱۳۹۲)، ایران و آمریکا، گذشته ی شکست خورده و مسیر آشتی،تهران: اطلاعات.

نوازنی ، بهرام (۱۳۸۳)، الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران، قزوین: دانشگاه بین المللی امام خمینی.

Barnes, Joe & Stoll, Richard J.(March 2007).« Preemptive And Preventive War: A Preliminary Taxonomy», The James A. Baker III Institute For Public Policy Rice University

Barnes-Dacey, Julien; Geranmayeh, Ellie and Lovatt, Hugh. (2017). The Middle East's New Battle Lines, London:The European concil on Foreign Relations.

Destradi, Sandra.(June 2008).«Empire, Hegemony, and Leadership: Developing a Research Framework for the Study of Regional Powers », GIGA German Institute ofDevelopment, Volume 8, Number 4.

Glaser, Charles.'Realism'.Contemporary Security Studies. (London:Global and Area Studies, No 79).

Mearshymehr, John."The Tragedy of Great Power Politics", (New York:Norton Press, 2001).

Pollack, Kenneth. (2014). Facing the Iranian Challenge in the Middle East: The Role of Iranian-Backed Militias, Washington: American Enterprise Institute.

Ryan, Maria.(2006).«Neoconservatives and the Dilemmas of Strategy and Ideology, th Parallel Conference Special Edition.

U.S.Department of Defense.(April 2010).«Nuclear Posture Review Report

---

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۴۰۳۰۴

به این مقاله این‌گونه ارجاع دهید:

شیرودی، محمدسجاد (۱۴۰۲)، «تحول سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا در غرب آسیا در دوره نومحافظه کاران» فصلنامهٔ پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س۱۴، ش۳، پاییز ۱۴۰۳، صص ۱۰۸-۷۹.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]